

شهادت در گرو رضایت مادر

شهید سید مصطفی موسوی پنجشنبه ۱۸ آبان ۱۳۷۴ به دنیا آمد و پنجشنبه ۲۱ آبان ماه ۱۳۹۴ و تنها سه روز پس از قدم گذاشتن به سن بیست سالگی، در سوریه، به شهادت رسید. مصطفی که از نسل دهه ۷۰ بود، بر خلاف خیلی از هم‌نسل هایش، خیلی زود راه و هدفش را پیدا کرد و با معرفتی که با مطالعه فراوان و گوش به فرمان رهبر بودن به دست آورده بود، به خیل عظیم آسمانیانی شتافت که نزد خدا روزی می‌خورند. شیفته شهید بابایی بود و از وقتی با این شهید آشنا شد، شوق پرواز درونش شعله‌ور شد.

+ مصطفی، نابغه کوچک

زینت سادات موسوی، مادر این شهید، می‌گوید: تنها پسر سید مصطفی بود. او در دبیرستان رشته ریاضی فیزیک می‌خواند و در دانشگاه مکانیک قبول شد. چند سال پیش شناسنامه‌اش را به من نشان داد تا اگر به سن تکلیف رسیده، شروع کند به خواندن نماز و گرفتن روزه. گفتم: نمی‌توانم این موضوع را خیلی دقیق مشخص کنم. پیش امام جماعت مسجد محل برو و سؤال کن. همین کار را کرد و متوجه شده بود به سن تکلیف رسیده است. از همان روز نمازهایش را می‌خواند و مقلد رهبر معظم انقلاب بود. به نماز خواندن و روزه گرفتن بسیار مقید بود. حتی تابستان‌ها که سر کار می‌رفت و گچ کاری یا نقاشی می‌کرد، روزه‌هایش را می‌گرفت. از بچگی علاقه شدیدی به ابزار و آچار و پیچ‌گوشتی داشت. هم‌زمانش تعریف می‌کردند که در سوریه هر وسیله‌ای خراب می‌شد، مصطفی درست می‌کرد تا جایی که اسم نابغه کوچک را روی او گذاشته بودند.

+ مگر تو می‌شنوی؟!

هیچ‌گاه از کارهایی که انجام می‌داد حرفی نمی‌زد. من حرف‌هایش را درباره سوریه رفتن چندان جدی نمی‌گرفتم و فکر نمی‌کردم برود. عاشق شهید بابایی بود و مدام سر مزار شهید می‌رفت و کتاب‌های زیادی درباره این شهید خریده بود. دوست داشت مثل او زندگی کند و شهید شود. به عشق او دنبال خلبانی رفت. مصطفی می‌گفت: رؤیای اصلی‌ام این است که خلبان شوم و با هواپیمای پر از مهمات به قلب تل‌آویو بزنم.

روزهای قبل از رفتنش گوشه‌ای از اتاق نشسته بود. از من پرسید: مامان از دنیا چه چیزی می‌خواهی؟ گفتم: خواسته خاصی ندارم. دنیا را با تو می‌خواهم. دنیای بدون تو برایم معنایی ندارد. گفت: زمانی که من نبودم چه کسی را داشتی؟ گفتم: خدا را داشتیم. در جوابی گفت: خدا همان خداست. هیچ فرقی ندارد. من هم که نباشم خدا را داری. ناراحت شدم و گفتم: از این حرف‌ها زن. بعد از این حرفم، مصطفی گفت: مامان، سعی کن دل بکنی و ببخشی. تا دل نکنی، به معرفت نمی‌رسی. در جواب حرف‌هایش با خنده گفتم: مگر تو صدای «هل من ناصر» شنیده‌ای؟ جواب داد: دوست داری چه چیزی از من بشنوی؟ گفت: مامان، می‌خواهم یک مژده بدهم. اگر از ته قلب راضی شوی که به سوریه بروم، آن دنیا را برایت آباد می‌کنم و دنیای زیبایی برایت می‌سازم که در خواب هم نمی‌توانی ببینی. گفتم: از کجا معلوم می‌شود قلبا راضی شده‌ام. گفت: هر کاری می‌کنم بروم نمی‌شود. علت اصلی‌اش این است که شما راضی نیستی. قبل از رفتن، به من می‌گفت: خیلی برایم دعا کن تا دست و دلم نلرزد و دشمن در نظرم خار و ذلیل بیاید.

زنی که هم‌چنان یک مبارز انقلابی است

نامش فاطمه فکور یحیایی است. از آن زنانی است که انقلابی زیسته‌اند و هم‌چنان با انقلاب و ارزش‌های انقلابی‌اش زندگی می‌کنند. او هم‌چنان همان زنی است که اگر لازم شود، فرش زیرپایش را هم برای انقلاب هدیه می‌دهد. اگر جرئت کنی و از او بپرسی آیا از این سبک زندگی خسته نشده‌است، اخمی عمیق می‌کند و می‌گوید: هیچ‌وقت پشیمان نمی‌شوم. هر قدمی که زمان انقلاب برمی‌داشتم، می‌گفتم امام قبول کند.

نذر نجات جان‌ها

اهدای خون یکی از نذرهای هرساله بانوان در ایام اربعین است



یکی دیگ نذری بار می‌گذارد. یکی کوله‌اش را می‌بندد و راهی می‌شود. یکی نخودچی و کشمش بسته‌بندی می‌کند و با سلام و صلوات میان زائران توزیع می‌کند. یکی هم به نیت نجات جان انسان‌ها آستین‌ها را بالا می‌زند و بهترین و ناب‌ترین عنصر وجودی خود را نذر امام محرم و صفر می‌کند. نذر اهدای خون نذری است که هرساله زنان زیادی به نیت کمک به هموعان در آن مشارکت می‌کنند. براساس آمارها، سال گذشته در استان خراسان رضوی بیش از هزار نفر در این امر خیر سهیم شده‌اند. این نذری است که زنان زیادی در آن مشارکت می‌کنند و فردی همچون خانم کیمیایی با همیشگی کردن این نیت در زندگی، بیش از چهل سال پای قرار عاشقی خود مانده‌است.

+ شروع با جنگ

جمیله کیمیایی با حدود شصت سال سن با گروه خونی اوی مثبت از سال ۶۱ اهدای خون را در برنامه زندگی خود جاداده و این قرار همیشگی او شده‌است. «آن زمان تهران زندگی می‌کردیم. سال ۶۱ و در زمان جنگ بود. دور میدان ولیعصر کانکسی گذاشته بودند و برای رزمندگان خون تهیه می‌کردند. کنجکاو شدم که بروم و ببینم چه خبر است. رفتم و برای کمک به رزمندگان خونم را اهدا کردم. این تجربه برایم خیلی شیرین بود. فکر می‌کردم با این کارم به رزمندگان کمک می‌کنم.»

+ تشویق از خانه

او بعد از این تجربه، با هدف کمک به دیگران، اهدای خون را ادامه می‌دهد. «بعد از آن، با خودم حساب کردم و دیدم تنها کاری که از دستم برمی‌آید که به واسطه آن بتوانم جان دیگران را نجات دهم همین اهدای خون است. برای همین یک اهداکننده مستمر شدم. وقتی خون خود را اهدا می‌کنیم، نمی‌دانیم این خون کجا می‌رود و به چه کسی خواهد رسید. فقط می‌دانیم که جان بنده‌ای از بندگان خدا را قرار است نجات دهیم و این به نظرم یک جور معامله با خداست.»

+ معامله میلیاردری

خانم کیمیایی هم مثل دیگر اهداکنندگان، این کار را در راه رضای خدا انجام داده‌است. «با خودم فکر می‌کنم که با این کارم دل چندین خانواده شاد خواهد شد. گاهی باید خودمان را جای دیگران بگذاریم و شرایط آن‌ها را درک کنیم. همسر مرحوم من بیمار سرطانی بود. من بیمارار سرطانی‌ای را که نیازمند خون بودند زیاد می‌دیدم. فکر می‌کنم اگر هر کدام از ما به بخش بیمارار سرطانی سر بزنیم، حتی یک لحظه هم برای اهدای خون خود تعلل نمی‌کنیم. آنجا نیاز به خون را به معنای واقعی احساس خواهید کرد. همیشه با خودم می‌گویم هر بار اهدای من معادل نجات جان نفر است که دیه هر کدام کلی می‌شود و من همه این عددها و رقم‌های میلیاردری را با خدا معامله کرده‌ام و برکات زندگی‌ام از همین معامله‌هاست.»

+ تجربه کنید

خاطرات زیادی از هدیه کردن خون خود به دیگران دارد، از گره‌هایی که برای مردم باز کرده‌است. «برادرم چون جانباز بود و مشکلی داشت، زیاد عمل می‌شد. هر وقت برنامه عمل داشت، تهران می‌رفتم. یک بار وقتی رسیدم بیمارستان، دیدم همه ناراحت و درهم هستند و می‌گویند که عمل انجام نمی‌شود. پرسیدم ماجرا چیست. گفتند چون خون نداشتند عمل را جابه‌جا کرده‌اند. همان‌جا رفتم و خون دادم و عمل انجام شد. یک‌بار دیگر هم خاطرم هست که با همسرم به یکی از پایگاه‌ها رفته بودیم که دیدیم یک نفر ناراحت است و دنبال خون گرم می‌گردد. همان‌جا خودم و همسرم خون اهدا کردیم. به همه پیشنهاد می‌کنم که یک‌بار خون بدهند و این تجربه را کسب کنند. در همه مدت بیست دقیقه‌ای که روی تخت خوابیده‌اید، به این فکر کنید که با خدا معامله می‌کنید و کاری انجام می‌دهید که خیلی بزرگ است. شما جان انسان‌ها را نجات می‌دهید و چه کاری بالاتر و ارزشمندتر از این است؟ خیلی‌ها فقط در ایام محرم و صفر نذر می‌کنند و به نیت امام حسین (ع) این کار را انجام می‌دهند اما من می‌گویم این نیت و نذر را در سراسر سال داشته باشیم و مقطعی نباشد.»

شهربانو

۲۸ شهریور ۱۴۰۱
۲۲ مهر ۱۴۴۴
شماره ۳۷۴۴

(۷)